«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۲۵

روایاتِ سادات

تماس‌های سیاسی

خاشقجی طبق معمول صریح بود و چشمان ما را به عمق سیاست‌های پیچیده آمریکا در مورد توسعه طرح [سازش] بین انورسادات و مناخم بگین باز کرد. او برای ما روشن کرد که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا جیمی کارتر که شایسته‌ترین فرد برای [سازش] بین مصر و اسرائیل بود، از فشار بر عربستان‌سعودی برای حمایت از جریان حساس سادات اجتناب کرد. دلیل آن این بود که کارتر از سردی‌ای که عربستان‌سعودی نسبت به سادات نشان می‌داد و روابط بدِ بین دو کشور رضایت داشت. خاشقجی گفت: «کاخ سلطنتی باور دارد که آمریکایی‌ها این خط سیاسی را تأیید و تشویق می‌کنند. من باور نکردم تا اینکه ملک فهد چندین سند به من نشان داد که مرا متقاعد کرد. یکی از اسناد نامه شخصی رئیس‌جمهور کارتر به فهد بعد از اجلاس بغداد بود که طرح سادات را رد کرده بود. کارتر در نامه خود از موضع شایسته او در اجلاس بغداد تشکر کرده بود. سعودی‌ها هر چیزی را که به صورت آشکار یا غیرمستقیم به آن‌ها گفته می‌شود، جار می‌زنند، مانند این مورد که آمریکایی‌ها از خط‌مشی سیاسی آن‌ها حمایت می‌کنند.»

خاشقجی توسط ما از کنیا به نخست‌وزیر بگین پیامی فرستاد: «باید سادات را به‌سرعت از چنگال سرکش عرب‌ها نجات دهید و به سعودی‌ها اجازه دهید برگردند و از سادات حمایت کنند. باید کاری کنید که وفاداری سادات به جهان عرب و موضوع فلسطین را ثابت کند.» بنابراین خاشقجی به پیشنهاد خود برگشت: «اگر اسرائیل موافقت کند که اداره خودمختار سرزمین‌ها در قرارداد به مصر واگذار شود، می‌توانید این کار را انجام دهید. فهد چنین ایده‌ای را مثبت می‌بیند.»

به خاشقجی توضیح دادیم که اسرائیل چنین پیشنهادی را نمی‌تواند بپذیرد، اما تأکید کردیم که آغاز گفت‌وگو بین فهد و بگین مهم است و این ممکن است شرایط مثبتی را ایجاد کند. البته که محرمانگی قاطع، قانون سفت و سخت در تمام ارتباطات ما با عدنان خاشقجی و افرادش بود. خاشقجی تردیدی نکرد که در پایان دهه هفتاد به ما بگوید که اگر این ارتباطات فاش شوند، فهد فوراً برای متوقف کردن آن‌ها به او شلیک خواهد کرد؛ اما گاه‌گاهی خاشقجی از اینکه ارتباط بین ما درز کند و در مطبوعات جهانی منتشر شود، ابراز نگرانی می‌کرد. در مرحله خاصی، رحویا واردی با حس ششم و خبرگی تخمین زد که «ممکن است «عقاب» خیلی بترسد.» چند جا اختلاف‌نظرهایی بین ما درباره موضوعاتی که در دستورکار بودند، درگرفت. ما هیچ‌گاه نگاه نکردیم که چطور باید نسبت به خاشقجی رفتار کنیم و یا چه کسی برای مراجعه به منظور پیشبرد این یا آن موضوع مناسب است. ما- رحویا، آل شویمر و من- در برابر دوست‌مان باب شاهین، دست راست خاشقجی و یوجین وارنر شخص مورد اعتمادش در حال سر و کله زدن درباره نظر میان خودمان بودیم. حتی بعد از امضای توافق [سازش] با مناخم بگین، آشفتگی رئیس‌جمهور سادات از موضع سرد و خصومت‌آمیز عربستان‌سعودی نسبت به [سازش] انفرادی‌اش با اسرائیل ادامه داشت. در پی امضای توافق کمپ‌دیوید در سپتامبر ۱۹۷۸ و توافق [سازشی] که در واشنگتن در مارس ۱۹۷۹ امضا شد، رئیس‌جمهور جیمی کارتر سیاست‌هایش را تغییر داد و حالا برای جلب حمایت عربستان‌سعودی برای توافق تلاش می‌کرد. خاشقجی پیش سادات رفت، برای من تعریف کرد که کارتر وزیر امورخارجه خود، سایروس ونس را نزد سادات فرستاد و از ما خواست که یک نامه خوب و دوستانه برای فهد پادشاه عربستان‌سعودی بنویسیم و در آن درباره روند [سازش] با اسرائیل توضیح دهیم. آمریکایی‌ها اطمینان دادند که نامه‌ای این‌چنینی رابطه عربستان‌سعودی با مصر و طرح [سازش] را تغییر خواهد داد. سادات مردد بود و با خاشقجی مشورت کرد، خاشقجی او را برای پذیرفتن پیشنهاد آمریکایی‌ها تشویق کرد و در نهایت توسط خاشقجی نامه‌ای به پادشاه عربستان‌سعودی فرستاد. اما برخلاف برآورد خاشقجی و آنچه سادات امید داشت، ملک فهد به آن با سردی و طفره‌روی پاسخ داد.

[مراسم] خوشامدگویی رئیس‌جمهور سادات به رئیس‌جمهور ناوون؛ از راست به چپ: اسحاق ناوون، انورسادات، یعقوب نیمرودی

سادات تحقیر و خوار شد و از ونس و دولت واشنگتن عصبانی شد و آن‌ها را سرزنش کرد که به احترام او لطمه وارد کرده‌اند؛ اما این خاشقجی را از ادامه تلاش برای پلیتیک زدن بین قاهره و ریاض متوقف نکرد تا روزی که انورسادات توسط مسلمانان متعصب در جریان تشریفات رژه نظامی در قاهره در اکتبر ۱۹۸۱ به قتل رسید.

اکتبر ۱۹۸۰ برای من شگفت‌انگیز و دلپذیر انتظار می‌رفت. هنگامی که جوانی در اورشلیم بودم، من و اسحاق ناوون آرزویی داشتیم که در آن روزها قبل از استقرار دولت، غیرممکن به نظر می‌رسید. اسحاق که چند سال بزرگ‌تر از من بود، آرزو داشت سفیر اسرائیل در قاهره باشد و من به شغل وابسته نظامی قانع بودم. سرنوشت کمی متفاوت خواست. من وابسته ارتش اسرائیل در یک کشور مسلمان دیگر بودم، در حالی که اسحاق به مقام عالی ریاست جمهوری اسرائیل رسید. روزها، روزهای روند [سازش] با مصر بود و من همان‌طور که گفته شد در لندن بودم. یک شب تلفنی از ناوون دریافت کردم. او از قاهره به من زنگ زد و گفت: «یعقوب، فردا به شامی که من به افتخار رئیس‌جمهور سادات در قاهره ترتیب داده‌ام، بیا.» با شوخی به او پاسخ دادم که هزینه پرواز و ترتیبات آن برای من حدود ۸۰۰ پوند استرلینگ خواهد شد و این گران‌ترین وعده غذایی خواهد بود که تا به حال می‌خورم. ناوون به من پاسخ داد: «و (گران‌ترین) تجربه؟»

سه سفیر با عملیاتی برق‌آسا برای گرفتن ویزای ورود من به مصر بسیج شدند. سفیر مصر در تل‌آویو با سفیر مصر در لندن و همچنین کنسولگری اسرائیل در بریتانیا ارتباط برقرار کرد. ظرف چند ساعت این ویزا در لندن آماده شد و کنسولگری مصر یک یادداشت ویژه به آن اضافه کرد که در آن نوشته شده بود: «میهمان ویژه رئیس‌جمهور اسرائیل برای پیوستن به همراهان رئیس‌جمهور.» به قاهره رسیدم و سوئیتی در هتل هیلتون اجاره کردم. در جشن شامی که ۲۹ اکتبر ۱۹۸۰ در کاخ عابدین برگزار شد، رئیس‌جمهور ناوون من را به رئیس‌جمهور مصر به عنوان یک کارشناس اسرائیلی در موضوع ایران معرفی کرد و به او گفت تاریخچه نام خانوادگی من، نیمرودی، مرده‌ای است که برای رستاخیز برمی‌خیزد.

رئیس‌جمهور سادات با دقت به این داستان گوش داد و بعد از آن گفت همان‌طور که می‌دانیم اسحاق ناوون داستان‌پرداز جذابی است. هنگامی که خبر حضور یک کارشناس اسرائیلی در موضوع ایران به گوش انیس منصور سردبیر روزنامه مصری «اکتبر» رسید، او من را به گفت‌وگویی طولانی و پرس‌وجو درباره اتفاقات ایران گرفت. تا پایان دیدار حکومتی رئیس‌جمهور اسرائیل در مصر ماندم. در بازگشتم به لندن با رئیس‌جمهور ناوون تماس گرفتم و با گرمی از دعوتش و این تجربه تشکر کردم. در پی ملاقات بین ما و نخست‌وزیر در نیویورک، خاشقجی تحت تأثیر شخصیت بگین قرار گرفت، اما تحسین حقیقی‌اش را به وزیر دفاع او، آریل شارون، ابراز کرد. در یکی از جلساتی که بین آن‌ها در پاریس انجام شد، این دو درباره راه‌حل مشکل فلسطین گفت‌وگو کردند. طبق گفته او خاشقجی به شارون پیشنهاد داد که به فلسطینی‌ها برای تأسیس مؤسسات و برای اینکه بتوانند اقتصادشان را توسعه دهند، زمین اعطا کنند. او به شارون گفت که نسل بعدیِ اسرائیل نخواهند توانست با پدیده فلسطینی‌های گرسنه کنار بیایند. او درباره «توافق غزه» اندیشید، سال‌ها قبل از اینکه این طرح در اسلو برای توافق بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین به نتیجه برسد.

اکتبر ۱۹۸۰ برای من شگفت‌انگیز و دلپذیر انتظار می‌رفت. هنگامی که جوانی در اورشلیم بودم، من و اسحاق ناوون آرزویی داشتیم که در آن روزها قبل از استقرار دولت، غیرممکن به نظر می‌رسید. اسحاق که چند سال بزرگ‌تر از من بود، آرزو داشت سفیر اسرائیل در قاهره باشد و من به شغل وابسته نظامی قانع بودم.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۶۶

بی‌تفاوتی نسبت به یک حرکت نبوغ آمیز

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

در سال ۱۹۵۴، او پیشنهاد داد که طرح آیزنهاور باید شامل «اعلام برنامه ساخت اولین راکتور اتمی در برلین» نیز باشد.

سی‌دی گفت: «دلایل عملی و تبلیغاتی بسیاری برای انجام این کار وجود داشت. هر اونس سوخت، مایع یا جامد، که در برلین استفاده می‌شد، باید از طریق خاک شوروی به شهر وارد می‌شد. با وجود منابع ذخیره‌ای که جمع‌آوری کرده بودیم، احتمال محاصره‌ای جدید بسیار بالا بود.»

طبق استدلال او یک نیروگاه اتمی «قادر به تأمین [انرژی] اولیه مورد نیاز برای مراقبت از شهر در شرایط محاصره بود.» ارزش تبلیغاتی این عمل «در مقابل آلمانی‌ها و شوروی‌ها»، «بدیهی» بود.

در واقع، به عنوان تبلیغات، حتی لازم نبود «تصمیم نهائی در مورد ساخت واقعی نیروگاه گرفته شود.

این طرح می‌توانست فقط به عنوان یک ایده اولیه مطرح شود. یک گروه بررسی می‌توانست در اطراف برلین به دنبال یک مکان مناسب بگردد؛ یک منطقه ویرانه می‌توانست حصارکشی و با علائم مرموز تحت نظارت قرار گیرد؛ و این پروژه فعلاً می‌توانست به مرحله شایعه محدود شود، و بر دیدگاه برلینی‌ها و ناظران شوروی، تقریباً به همان اندازه شروع واقعی کار احداث نیروگاه تاثیرگذار باشد.»

عقاید جوسلسون هیچ شباهتی به این استدلال ماکیاولیستی نداشت. او واقعاً مجذوب ایده آیزنهاور مبنی بر «تبدیل شمشیرهای هسته‌ای به گاوآهن» شده بود. انگیزه‌های او صادقانه، هرچند ساده‌لوحانه بود: او در نامه‌ای به ناباکوف نوشت: «بدیهی است که بهره‌برداری از انرژی اتمی، سرنوشت بشر و جامعه را به طور اساسی تغییر خواهد داد. من کاملاً معتقدم که این [ایده]، پایان مارکسیسم را رقم خواهد زد و مبنای فلسفی و جامعه‌شناختی جدیدی برای بشریت فراهم خواهد کرد، همان‌طور که انقلاب صنعتی مبنای نظریه‌های مارکس را فراهم کرد.»

جوسلسون با استقبال از پیشنهاد آیزنهاور برای به اشتراک گذاشتن منابع انرژی اتمی برای اهداف صلح‌آمیز به عنوان «یک حرکت نبوغ‌آمیز»، مشتاق بود این ایده را از طریق مجلات کنگره ترویج دهد، اما با بی‌تفاوتی مواجه شد. او در ژانویه ۱۹۵۴ به دو نوفویل گفت:«من به‌شدت تلاش کرده‌ام تا پیشنهاد [آیزنهاور] با مجموعه‌ای از مقالات در مجله پرووِه (Preuves) پیگیری شود، و به دنبال آن، سایر مجلات در اروپا نیز مطالبی در این باره چاپ کنند. افسوس که سه دانشمند برجسته غیرکمونیست در فرانسه به بهانه‌های مختلف از پذیرش آن خودداری کرده‌اند. این اتفاقی معمول است که ایده‌های خوب به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد، زیرا مردم یا خیلی تنبل یا خیلی پرمشغله هستند یا اصلاً اهمیتی نمی‌دهند. با این حال، این ایده‌ای است که می‌تواند امید و اعتماد به نفس جدیدی را در میان برخی از اروپایی‌های بسیار ناامید القا کند.»

جوسلسون با استقبال از پیشنهاد آیزنهاور برای به اشتراک گذاشتن منابع انرژی اتمی برای اهداف صلح‌آمیز به عنوان «یک حرکت نبوغ‌آمیز»، مشتاق بود این ایده را از طریق مجلات کنگره ترویج دهد، اما با بی‌تفاوتی مواجه شد.

جوسلسون با این جمله صحبت‌هایش را به پایان رساند: «اگر ایده‌ای دارید، لطفاً آن را پیش خودتان نگه ندارید.»

آنچه بعداً اتفاق افتاد، بینشی نادر از سازوکار دیوان‌سالاری (بوروکراسی) مخفی پشت کنگره آزادی فرهنگی ارائه می‌دهد. نامه جوسلسون به سی‌دی‌جکسون در کاخ‌سفید رسید. جکسون آن را به تریسی بارنز در سازمان سیا منتقل کرد، با این پیشنهاد که ویلیام تایلر دعوت شود «تا این مقاله را برای دانشمند اروپایی صاحب‌نام و مناسب، مخفی نگه دارد».

تایلر افسر امور عمومی سفارت آمریکا در پاریس بود (اگرچه بسیاری از وظایف او نشان می‌دهد که این یک پوشش بوده). جکسون گفت: «علاوه بر توانایی نوشتن بی‌عیب و نقص زبان فرانسه به سبک دانشگاهی، تایلر از این مزیت اضافی برخوردار است که در بسیاری از پیش‌نویس‌های این سخنرانی حضور داشته، به طوری که درک کاملی از فلسفه سخنرانی دارد.» جکسون به بارنز گفت که این ایده را «به عنوان یک موضوع فوری به جوسلسون» بسپارد، زیرا شماره بعدی پرووه در شرف پایان بود.

در حالی که جوسلسون برنامه‌های خود را برای ایجاد یک اروپای متحد با قدرت هسته‌ای در پشت مفهوم آزادی دموکراتیک پرورش می‌داد، دوایت مک‌دونالد در مصر بود تا شاهد رفتار بد امپراتوری‌های غربی باشد و ماموریت داشت برای مجله «اینکانتر» که او تازه سردبیر آن شده بود، کار کند. مک‌دونالد، که به گفته یکی از دوستانش، مانند یک استاد دیوانه با تور پروانه به نظر می‌رسید، در نقطه اوج حرفه‌ای خود بود: او تازه گزارش طولانی خود از بنیاد فورد برای نیویورکر را تمام کرده و از فرصت کار در مجله‌ای روشنفکری مانند اینکانتر لذت می‌برد. بنابراین عجیب بود که دوره حضورش در قاهره نتوانست او را به نوشتن گزارش‌های خوب ترغیب کند. در واقع، وقتی صدای برخورد گلوله‌ای به ساختمانی در نزدیکی هتلش را شنید، به حومه شهر نقل‌مکان کرد و چندین روز بدون تماس با دفتر اینکانتر پنهان شد.

مک‌دونالد که دستگیری خود در سال ۱۹۴۰ به دلیل اعتراض به کنسولگری شوروی در نیویورک را «بسیار لذت‌بخش» توصیف کرد، اکنون به نظر می‌رسید که دیگر تمایلی به ریسک ندارد و حتی یک‌بار هم برای دیدن منطقه جنگی از شهر خارج نشد. لاسکی به یاد می‌آورد: «ما چند صد پوند برای بلیط و هتل او پرداختیم تا دوایت بتواند کالبدشکافی سوئز را انجام دهد، اما آنچه او نوشت کاملاً غیرقابل انتشار بود. او دچار بن‌بست نویسندگی شده بود و سپس برمی‌گشت و ماه‌ها در دفتر می‌نشست و تنها چیزی که باقی می‌ماند این بن‌بست نویسندگی بود.»

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۳۲

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

نیازمندی محصّل به استاد اخلاق قوی

انسان باید به این نکته توجّه داشته باشد که اوّلاً در مقابل شیطان و هوای نفْس و عوامل محیط قرار دارد و با اشخاص مختلف‌العقیده‌ای هم برخورد می‌کند، و در ثانی، مایه‌ای هم ندارد تا بتواند تشخیص دهد که این آقا درست می‌گوید یا نه. خب، این جا چه باید کرد؟ جواب، این است که اینجا «استاد» لازم است. باید انسان استاد داشته باشد تا راه را از چاه بشناسد. استاد من که بسیار قوی بود، هر روز به من این موعظه را می‌کرد که هر حرفی به تو زدند، باید به من ارائه بدهی تا من صحّت و سقم آن را به تو بگویم. به‌علاوه می‌گفت: بابا جان! این درس‌هایی که می‌خوانی، قدم اوّل است؛ علّت مُحدِثه است. باید قدم اوّل را بردارید که حدوثش از جانب شماست؛ امّا ابقای آن، مربوط به این است که یک رشته‌ای مابین تو و پروردگار برقرار شود.[۱]

***

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «اگر کسی که قرار است صدسال زندگی کند، اگر از این صدسال، نودونُه سالش را دنبال استاد اخلاق بدود و یک سال بیشتر نتواند شاگردی آن استاد را بکند، من قسم می‌خورم که همان یک سال، جبران آن نودونُه سال را می‌کند. البتّه استادی که دعوت به خدا کند، نه به خود».[۲]

همگانی بودن درس اخلاق

رهبر انقلاب، شب‌های جمعه در قم درس اخلاق می‌دادند.[۳] هم آقایان اهل علم می‌آمدند و هم کسبهٔ بازار. این یعنی همهٔ آنها دنبال حکمت بودند و از درس و جلسهٔ ایشان بهره می‌بردند؛ امّا الان طوری شده که اگر کسبهٔ بازار بیایند، اهل علم دیگر نمی‌آیند. یا اگر اهل علم بیایند، کسبهٔ بازار دیگر نمی‌آیند. آیا این درست است؟! مگر جلسهٔ اخلاق، مهم است که کجا و برای چه کسانی تشکیل شده است؟! حکمت هرجا که باشد، مؤمن دنبالش می‌رود. واقعاً اگر یک نفر در محلّهٔ جهودها درس اخلاق بدهد، انسان باید برود و استفاده کند. چه ربطی دارد که کجا و برای چه کسانی بر قرار شده است؟! حکمت است و گم‌شدهٔ مؤمن.[۴] هیچ چیزی قلب مؤمن را اشباع نمی‌کند، مگر «قال الصادق» و «قال الباقر». این حرف که وقتی ما هستیم، نباید کسبه بیایند و هر وقت آنها باشند، ما نباید برویم، غلط است، قربانت بروم! او بیاید، من نیایم؛ آن نیاید، من بیایم و... حرف بچّه‌هاست، نه مؤمنی که دنبال حکمت است.[۵]

تأثیر مواعظ اخلاقی

یک باب از جامع السعادات، راجع به این است که: آیا مطالب اخلاقی واقعاً انسان را تغییر می‌دهد؟[۶] بله؛ خیلی آقا! بسیار بسیار! حالا بنده به عنوان نمونه این را می‌گویم: وقتی که برای تحصیل علوم دینی به محضر استاد رسیدم، او که درس می‌گفت، یک حدیث برای ما می‌خواند. من به استادم گفتم: دایی بنده، هیچ توجّهی به من ندارد. مرحوم دایی بنده خیلی متمکّن بود. خب، اوّل جوانی بود دیگر! استاد گفت: چه گفتی تو بابا؟ گفتم: هیچی، ایشان پولدار است؛ امّا توجّهی به من ندارد. گفت: این شعبه‌ای از شعبات محبّت دنیاست که در قلب تو رسوخ کرده است. زود باید این را از قلبت خارج کنی. دایی کدام است؟! باید بگویی: خدا- کَفَلَ الإلهُ برزقِ کُلِّ بَریّهٔ -[۷] و از امام زمان(ع) بخواهی. آقا همان‌طور که طبیب جسمانی معالجه می‌کند، طبیب روحانی هم معالجه می‌کند:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق
لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟[۸]

تو باید بیایی دردت را ابراز کنی و دوا بخواهی! چطور وقتی پوست دستت زبر می‌شود، می‌گویی بروم پیش طبیب پوست؟ اگر یک‌صدم این، متوجّه مقام روحت بودی، چه می‌شد؟ گفت:

گر آنها که می‌گفتمی کردمی
نکوسیرت و پارسا بودمی[۹]

امّا مدّتی بعد، چند سالی که ما در مکتب استاد ورزش کردیم، حالا ببینید چه اثری بخشید! یک آقا شیخ رضای علمایی داشتیم که تقریباً قریب نود سال عمرش بود. گفت: من رفتم پیش دایی شما و شهریّهٔ کلانی برای شما قرار گذاشتم. گفتم: به اجازهٔ چه کسی رفتی؟- من همان آدم قبلی بودم، حالا این تأثیر مطالب اخلاقی است- روز قیامت در حضور پیغمبر(ص) گریبان تو را خواهم گرفت! گفت: بابا! من رفتم احسان کردم. گفتم: خیر! احسان نبود؛ باید بروی به دایی من بگویی اگر شما پول احتیاج داشتی، به من حواله بده تا من احتیاجت را برآورم! البتّه من روی قوّت قلبی و توجّه به مقام مقدّس امام زمان(ع) این ادّعا را کردم. لذا به شیخ گفتم: توبه‌ات این طور است که باید بروی به دایی من بگویی که من، به پول شما احتیاج ضروری ندارم و اگر تو پول می‌خواهی، باید به من مراجعه کنی، و الّا اگر نروی و اینها را به دایی‌ام نگویی، من از سر تقصیر تو نمی‌گذرم! ببینید مطالب اخلاقی چه می‌کند؟ من همان بودم که متوقّع بودم. خب! من می‌خواهم رفقای خودم را در کمال استغنا ببینم. مگر کسی می‌توانست بفهمد که من پول دارم یا ندارم؟ کسی جرئت نداشت این سؤال را بکند! غرض، این که داداش جون! «مَنِ استَغنیٰ أغناهُ الله»[۱۰]؛ هر کس که استغنا ورزد، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند». البتّه پروردگار عزیز، شما را امتحان می‌کند و دلم می‌خواهد رفقای من هم همین‌طور باشند؛ امّا اگر برخلاف این باشد، وای به حال من! پس بناءً علی هذا توجّه داشته باشیم که مطالب اخلاقی، این قدر تأثیر دارد.[۱۱]

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «با طلبه‌ای دروس حوزه را مباحثه می‌کردیم. بحث بالا گرفت و ایشان زد توی گوش ما. با خودم گفتم: این فرد که استاد اخلاق ندارد، من که استاد اخلاق دارم، باید اخلاقی برخورد کنم. برای همین من منطقی برخورد کردم».

***

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «با طلبه‌ای دروس حوزه را مباحثه می‌کردیم. بحث بالا گرفت و ایشان زد توی گوش ما. با خودم گفتم: این فرد که استاد اخلاق ندارد، من که استاد اخلاق دارم، باید اخلاقی برخورد کنم. برای همین، من منطقی برخورد کردم».[۱۲]

معالجه با علم تهذیب اخلاق

خدا شاهد است تمام دروسی که در مدارس باید خوانده شود، به هر درجه که باشد، چه دبیرستان و چه دانشگاه، برای جهات دیگر آماده شده است و انسان را معالجه نمی‌کند. شیمی، فیزیک، تاریخ و جغرافی، درس‌هایی هستند که هیچ‌کدام انسان را معالجه نمی‌کند. حتّی درس‌های حوزوی هم این دردها را معالجه نمی‌کند. معالجه با تهذیب اخلاق است که یک علم جداگانه‌ای است.[۱۳]

تهذیب اخلاق، در رأس علوم است

آن چیزی که آقایان اهل علم و آقایان غیر اهل علم را نگه می‌دارد، درس اخلاق است. این عبارت، از فرمایشات رهبر کبیر انقلاب است که «تهذیب اخلاق، در رأس علوم است».[۱۴] من این عبارت را یادداشت کرده‌ام و آورده‌ام تا بزرگ بنویسید و در جایی نصب کنید که در منظر و دید همه قرار بگیرد. این فرمایش امام، یعنی این که انسان پس از ترک محرّمات و فعل واجبات، باید در رأس همه چیز، تهذیب اخلاق کند و قلبش را از اخلاق رذیله پاک نماید. علم‌آموزی و دیگر مسائل، در درجهٔ پایین‌تر قرار دارد.[۱۵]

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «اگر کسی که قرار است صدسال زندگی کند، اگر از این صدسال، نود و نُه سالش را دنبال استاد اخلاق بدود و یک سال بیشتر نتواند شاگردی آن استاد را بکند من قسم می‌خورم که همان یک سال، جبران آن نود و نُه سال را می‌کند. البتّه استادی که دعوت به خدا کند، نه به خود».

بسنده نکردن به کتاب‌های اخلاقی

تزکیه، استاد می‌خواهد، عزیز من! بدون استاد نمی‌شود. مثلاً اگر کسی بخواهد کتاب معراج‌السعادهٔ را بردارد بخواند و به آن عمل کند، اخلاقش درست نمی‌شود. شنیدم که یک عدّه کتاب معراج‌السعادهٔ را برداشته‌اند که از روی آن تزکیه کنند، بدون استاد! پدرهایشان اینجا آمدند و به من گفتند: شما شب که می‌خوابید، زیر سرتان چه می‌گذارید؟

گفتم: بالش! گفتند: فرزندان ما خشت می‌گذارند، خشت! من گفتم: این درست نیست. اینها به دستور چه کسی خشت زیر سرشان می‌گذارند؟ عزیز من! اینها درجاتی دارد که نمی‌توان بدون استاد از آنها مطّلع شد و به آنها عمل کرد. مقام تزکیه فقط با ملازمت با استاد و التزام به دستورات او حاصل می‌شود....

در ابتدای جامع‌السعادهٔ هم که اثر مرحوم نراقی(ره) است، آمده که انسان باید تحت دستورات عالم اخلاقی باشد و تعالیم را یکی پس از دیگری از او بگیرد و پیاده کند.[۱۶]

ویژگی استاد اخلاق

آن کسانی که مدام می‌گویند: برویم استاد پیدا کنیم، باید بیایند در محضر کسی بنشینند که به این مقام رسیده است. رسیدن به این مقام، اوّلاً به خاطر این است که انسان همیشه در مقام مراقبه باشد و در ثانی، اگر ده هزار تومان هم به او بدهند، غذای مشتبه را نمی‌خورد و همیشه از مشتبهات احتراز دارد. در مرحلهٔ سوم هم باید در صدد این باشد که اعمالش کاملاً منطبق بر دستورات شرع باشد. به این خاطر است که انسان می‌تواند به این مقام برسد.[۱۷]

***

از نگاه آیت‌الله حق‌شناس، «احکام شرعی» یکی از مهم‌ترین معیارهای شناختِ واردات و تجلیّات الهی از واردات و القائات شیطانی است. از این روست که ایشان، استاد کامل و عارف مکمّل[۱۸] را ضرورتاً «مجتهد» می‌دانست و یا به تعبیر دیگر آن بزرگوار، باید «مجتهد در معارف و اخلاقیّات و مجتهد در تفریعیّات (فقه)» باشد.

استاد حق‌شناس به شدّت، جوانان خصوصاً طلّاب را از این که در پی هر صاحب ادّعایی درآیند، برحذر می‌داشت. بارها شاهد بودم که چگونه از این که عدّه‌ای کاسب و بازاری که به تعبیر دقیق و زیبای ایشان، فقط آدم‌های خوبی هستند، ولی در شناخت ظرایف و دقایق سیر و سلوک، عوام به‌شمار می‌آیند، الگوی برخی تشنگان معرفت قرار گرفته‌اند، ابراز نگرانی می‌فرمود و گاه که از برخی وقایع و رخدادهای آشفتهٔ بازاری- که در آن، عرفان و معرفت همچون یک کالا عرضه و معامله می‌شود- مطّلع می‌گردید، احساس مسئولیّت می‌کرد و به طور خصوصی و احیاناً با اشاره به برخی افرادِ مدّعی، با عتاب می‌فرمود: «داداش جون! اینها باید بروند کاسبی‌شان را بکنند. صلاحیّت آن را ندارند که برای مردم، نسخه (دستورالعملِ دینی و اخلاقی) بنویسند».

غیرت و تحفّظ ایشان بر این حریم، تا بدان جا بود که حتّی خواندن احادیث و روایاتِ سادهٔ مذهبی را جز برای اهل فن که از آگاهی‌های عمیق به اصول و مبانی فکر دینی بهره‌مندند، جایز نمی‌دانست. بی‌تردید، افراد بسیاری در جلسات عمومی، تذکّرات ایشان را به برخی مدّاحان مشهور شاهد بوده‌اند که آنان را بر عدم خروج از حدّ و حریم خود توصیه کرده، به اطرافیان یادآور می‌شدند: «بگویید فقط روضه‌شان را بخوانند و صحبت متفرّقه نکنند».[۱۹]

***

یکی از توصیه‌های مورد تأکید آیت‌الله حق‌شناس این بود که دین‌تان را از فقیه بگیرید؛ از عالم ربّانی و خداترس، نه هر عالمی.[۲۰]

***

در یکی از جلسه‌ها صحبت از اهمّیت انتخاب استاد اخلاق به میان آمد. آیت‌الله حق‌شناس گوشهٔ عبایش را گرفت و فرمود: «کسی بهتر از صاحب این لباس نیست که راه را نشان‌تان بدهد! به خدا قسم، این مطلب را نه به خاطر این که خودم معمّم هستم و عبا تنم هست، می‌گویم».[۲۱]

---

۱. مواعظ: ج۴ ص۵۹. در این باره، ر. ک: ص۱۹۶ (همراهی علم و عبادت).
۲. به نقل از آقای عبّاس صفری.
۳. ر. ک: پرتو آفتاب: ص ۱۵۶.
۴. پیامبر خدا(ص) «الحِکمَةُ ضالّةُ المُؤمِن؛ حکمت، گم‌شدهٔ مؤمن است»(جامع‌الأخبار: ص۲۱۸ ح۵۵۱).
۵. مواعظ: ج۳ ص۱۱۹.
۶. جامع‌السعادات: ج۱ ص۵۵ باب اوّل، فصل ۸.
۷. «خداوند، روزی هر موجودی را ضمانت کرده است» (الدیوان المنسوب إلی الإمام علی(ع): ص۴۶).
۸. دیوان حافظ: غزل ۱۸۷.
۹. کلّیات سعدی: ص۱۰۱ (گلستان: باب دوم: در اخلاق درویشان، حکایت ۲۳ طبق برخی نسخه‌ها).
۱۰. الکافی: ج۲ ص ۱۳۸ ح۲ از امام صادق(ع).
۱۱. مواعظ: ج۱ ص۱۰۹. این جریان در مصاحبهٔ حجّت‌الإسلام غلامحسن بخشی نیز آمده است.
۱۲. به نقل از آقای سعید حدّادیان.
۱۳. مواعظ: ج۳ ص۱۸۶.
۱۴. امام خمینی(ره) در یکی از سخنرانی‌های خود چنین می‌فرماید: «بالاتر از تحصیل، تهذیب اخلاق [است]... مدرسه‌های علمی و دینی و تمام مدارسی که در آن تحصیل می‌شود، چه تحصیلات علوم دینی باشد یا تحصیلات دیگر، در رأس برنامه‌هایشان در این جمهوری اسلامی باید این معنا باشد که مهذّب باشند» (صحیفهٔ امام: ج۱۴ ص۱۶۸. و نیز، ر. ک: ج۱۵ ص۵۰۵).
۱۵. مواعظ: ج۳ ص۱۱۵.
۱۶. مواعظ: ج۴ ص۲۴۳- ۲۴۴.
۱۷. مواعظ: ج۳ ص۱۲۲.
۱۸. «عارف مکمّل»، خود به کمال رسیده و به تکمیل دیگران می‌پردازد (ر. ک: شرح فصوص قیصری: ص۴۲۸، ۴۴۴ و ۴۵۹، چاپ سنگی)
۱۹. به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد عبّاس قائم‌مقامی.
۲۰. به نقل از دکتر حمیدرضا اشرفی.
۲۱. به نقل از آقای عبّاس صفری.